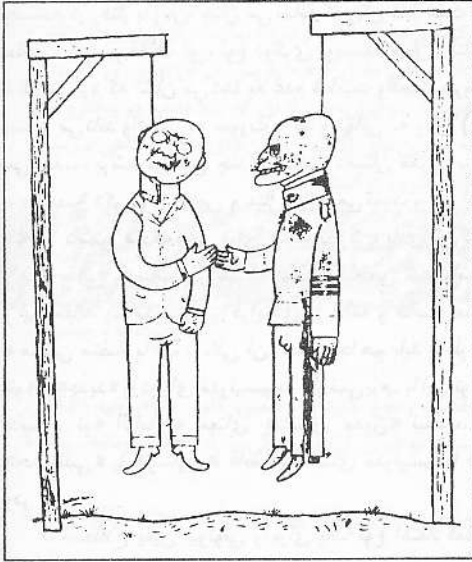


# بندک موقعیت

محمد جمال سماواتی

نگاهی به ولفگانگ بورشرت، ادبیات ویرانی



و جنایت ۳.

جوانی و عمده سال‌های عمر چون آه، کوتاه ولفگانگ بورشرت درگیر و دار فضایی این چنین و در دل یکی از هولناک‌ترین تجربه‌های بشری گذشت. ۱۸ ساله بود که جنگ جهانی دوم در گرفت. ۲۴ ساله که جنگ به پایان رسید و به هنگام مرگ تنها ۲۶ سال داشت. با این همه در مجالی که بی‌رحمانه کوتاه بود و به‌رغم بیکری ویران شده از بیماری و گرسنگی و زندان، سرمست و سرشار از شور آفرینش چنان بیدار و هشیار و پرچار زیست که نقشی زد بر زمان و زمانه، گران و ماندگار، چندان که نه تنها ادبیات آلمانی پس از جنگ را بی او نمی‌توان تصور کرد، بلکه همچون برجسته‌ترین چهره ادبیات ویرانی<sup>۳</sup> مهر خود بر ادبیات آلمانی زبان حک کرد. نمی‌توان از ادبیات ویرانی سخن گفت و از ولفگانگ بورشرت، موفق‌ترین نویسنده این نحله نام نبرد.

ادبیات ویرانی تصویرکننده کشور و مردمی است، ویران شده از درون و برون، رها شده از توهم فریبی بزرگ رو در رو و با خلائی بلعنده که باورها و شادی و عشق و زندگی را در کام می‌کشد. ادبیات ویرانی تصویرگر دورانی است که جان به در بردگان دیوانگی بزرگ جز معلولان جنگی، بیوه‌زنان، از کار افتادگان و کودکان یتیم نبودند... و البته قهرمانان سرافکننده شکست بزرگ دورانی که بازماندگان مغلوب از رویای صدور فضیلت‌های نژاد ژرمن و سروری آبر انسان آلمانی بر جهانیان، در رعشه مرگ‌آور انفجار بمب‌های متفقین و از بلندای آرزوی تسخیر جهان، در سقوطی خردکننده، در کابوس ویرانی و قحطی بیدار شدند. اسیر در موقعیتی نالانسانی در چهره‌های یکدیگر موجوداتی می‌دیدند. از خود بیگانه و تقلیل یافته به بدوی‌ترین گزینه‌ها. ادبیات ویرانی روایت‌گری پایان جنگ و راوی انسان گرفتار در این

هاینریش بل پی‌نوشت خود را بر مجموعه بیرون، پشت در اثر ولفگانگ بورشرت چنین آغاز می‌کند: این مجموعه که این روزها می‌توان آن را هم به بهای یک بلیت سینما خرید، بیش‌تر به کار کسانی می‌آید که اکنون به همان سن و سالی هستند که بورشرت به هنگام محسوس شدن در زندان ارتش بود. جنگ جهانی دوم، ارتش رایش سوم. نامه‌های سرباز و وظیفه ولفگانگ بورشرت اقدام علیه امنیت کشور تشخیص داده شده و سرباز بیست‌ساله به این جرم به اعدام محکوم می‌شود. محکوم شش هفته در سلول، مرگ را انتظار می‌کشد. بیست ساله باشی، شش هفته در انفرادی چمباتمه بزنی و بدانی که مرگ تو قطعی است. مردن، تنها به دلیل چند نامه. نامه‌هایی که در آن‌ها درباره هیتلر و جنگ نظرت را نوشته‌ای.

باشد تا بیست‌ساله‌های امروز که این کتاب کوچک را می‌خوانند، از خلال آن در می‌یابند که چه بهای سنگینی دارد استقلال رای و چه گران تمام می‌شود دگراندیشی و گاه، چه دوا گزافی باید، برای اعتقاد خود گفتن.

بورشرت بخشوده می‌شود، عفو، در مواردی از این دست، از جمله تصادف‌هایی است که خود سنگ‌بن‌هایی از بنای قساوت و استبدادند. چنانکه هانس و سوفی Scholl<sup>۱</sup> عفو نشدند، هر چند که آن‌ها نیز بیست ساله بودند. چهار سال بعد، بورشرت بار دیگر نه ماهی زندانی می‌شود و این بار به دلیل چند فکاهه و طنز. تا انتقام نامه‌های جوان بیست ساله و شوخی‌های هم او در ۲۴ سالگی ستانده شود، تمامی دستگاه فریبکار قضایی بسیج می‌شود.

بی‌تابی حساسیت نظام‌های خودکامه. بر نقشه نظامی سوزنی می‌گذارند. به بهای جان ده‌ها هزار سربازی تمام می‌شود که برای اجرای عملیات اعزام می‌شوند اما نوک سوزن آزادی را حتا تاب نمی‌آورند. واکنش ایشان قتل است

موقعیت است. انسان‌هایی که در چالشی دشوار، در موقعیتی ناخواسته، ناگزیر از تعریف مدام خود بودند. معیارهایی که تا دهه‌های نخستین قرن، داوری و انتخاب را به الگوهای آزی پیشی مرجوع می‌کردند و در برابر هر چه "نو"، یا چمانی تکفیر و انکار بالا می‌بردند و یا دستکم در آن به سوءظن می‌نگریستند، دیگر به کار نمی‌آمدند و نیز به کار نمی‌آمدند "سجده‌هایی" که در برابر هر پرستی، پاسخی آزی پیش اندیشیده و برگرفته از گذشته آماده داشتند و "قراروایت‌های بزرگ" را به مثابه؛ بدیهیات ازلی - ابدی پیش‌رو می‌نهادند.

از دوران روشنگری\* (Aufklaerung) که عقل نقاد آدمی را بر مسند داوری نهاد و انسان را بالغ و ممیز و بی‌نیاز از هر گونه قیم و آقا، حاکم و مختار بر سرنوشت خویش اعلام کرد تا او را از قیمومیت کلیساها، اتوریته‌ها و حکام برهاند، راهی دراز و دشوار باید طی می‌شد تا در نیمه دوم قرن بیستم، آدمی به مسیری درافتد که سرتاجم در دهه‌های پایانی قرن رخصت اعمال این اختیار را به دست آورد.

ولفگانگ بورشرت از جمله هموارکنندگان و چراغداران این راه، با شامه اشتباه‌ناپذیر جانور تشنه‌ای که آب را از فاصله‌ای بعید، چنان حس می‌کند که انگار در یک قدمی است، دگر گشت بنیادی و محتوم آدمی و جهان را - هم در فردای روزگار خویش - به یقین رسیده بود و با شهود و شعور، با شور و شجاعت، به رغم جوانی، چند دهه‌ای زودتر از دیگران دریافت که دوران "قراروایت‌های بزرگ" به سرآمده است و هر س فروریختن اعتبار مطلق‌های متباین را از یک سو در آوای همسرایانی شنید که سرود "جهان‌مداری" (Globalismus) در حنجره‌های آنان اوج می‌گرفت و از دیگر سو در طنین ناقوس اعلام دست‌درازی "فرد" انسانی به معیارهای کلی برآمده از اساطیر و آیین‌ها، "فردی" که آرام‌آرام همه چیز را به سلیقه و قواره ذهن و ادراک شخصی و فردی خود می‌خواست.

و نیز دریافت که زخم خوردگی و وهن‌دیدگی به همان سان آدمی را آماده انفراد (Atomisierung) - فرد‌گرایی (Individualismus) می‌کند و او را به سوی ارزش نهادن بر "فردیت" می‌راند، که رودررویی با حقیقت هولناک فروریختن ارزش‌های فرازمانی، جهانشمول و فراتاریخی، ارزش‌هایی که بر بستر اسطوره، آئین و سنت، فردیت آدمی را در پوششی از اعتبارهای کلی می‌پوشاند. پوشش‌ها به کناری می‌رفتند و آدمی برهنه و تنها در برابر تاریخی که می‌توانست انسانی باشد، در خود و در آزادی خود می‌نگریست. از خاکستر انسان کلی که برده مطلق‌های کلی بود، انسان معاصر سر بر می‌کرد. انسانی که بهت‌زده بی‌اعتباری مطلق‌ها و کلی‌ها را تجربه می‌کند و خلاف آمد عادت و مصلحت، دست‌گزینش از آستین اختیار برمی‌آورد تا جهان و هستی خود را "بازتعریف" کند. بورشرت با خلق امکان واکنش‌های متفاوت و متنوع برای آدم‌های داستان‌های خود، دانسته، خطی می‌کشد بین آن‌ها و دیگرانی که در آلمان آن روزگار، حل شده در این یا آن "ارزش" و "کلی" و "مفهوم" چون عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی به فرمان پرده‌داران، نقش مقدری را بازی می‌کردند. آدم‌های بورشرت برخلاف آنانی که بنده ایدئولوژی و هنجارهای مسلط روزگاراند و واکنشی همواره یکسان دارند، در برابر موقعیت‌های مشابه واکنش‌های متفاوت نشان می‌دهند. هم‌چنانکه در داستان "نان" محور و مطلب پاسخ‌هایی است "متفاوت" به موقعیتی یکسان از طریق انتخاب.

زن و مردی سالخورده پس از سالیان دراز زندگی مشترک درگیر در دوران

قحطی و سهمیه‌بندی در تبردی هر روزه با گرسنگی، گرسنگی خوارکننده و طاقت‌شکن، تحقیرشده و ترس‌خورده، آن چنان که به هر صدای کوچکی از جای می‌جهند، در خانه‌ای نیمه‌ویران و سرد زندگی می‌کنند.

نیمه شی زن به صدایی ناگهان از خواب می‌پرد، پیرمرد را در آشپزخانه در تاریکی در حال دزدی از سهمیه مشترک نان غافلگیر می‌کند. پیرمرد در تلاشی ناشیانه و ترخم‌برانگیز می‌کوشد تا نیت و عمل خود را بپوشاند. زن تلخ و رنجیده با خاموش کردن چراغ او و خود را از بن‌بست می‌رهاند. در بازگشت به بستر دقایقی بعد مرد به خیال خفته بودن زن قطعه‌ای نان را آرام آرام می‌جود. زن با آوای جویدن مرد، صدایی که در سحرگاه تاریخ و توحش اولیه ریشه دارد، به خواب می‌رود. غروب روز بعد هنگام شام، به بهانه‌ای برشی از جیره نان خود را به سهم مرد اضافه می‌کند. مرد خوارشده و در هم شکسته در یک‌سو و زن در سوی دیگر میز و این بار در روشنایی و چراغ "منزلی" دیگر از سفر مشترک را پشت سر نهاده‌اند. بورشرت بی‌آن که تصریح کند که مرد لقمه نان اضافی را می‌پذیرد یا نه، به همان بسنده می‌کند که این هر دو را در روشنایی روبه‌روی یکدیگر بنشانند.

در "نان" بورشرت داوری نمی‌کند. قهرمانان او آزادند تا در پاسخ به موقعیتی که در آن گرفتار آمده‌اند، از خود همان تعریفی به دست دهند که می‌خواهند. جهان داستانی بورشرت دنیای انتخاب آزاد است، آزاد از ابرارزش‌ها و فراروایت‌ها. پاسخ قهرمانان او هر چه که باشد هم‌چون در دیگر کارهای خود بورشرت چنان شخصیت‌ها را در تعادلی ظریف گاه کنار یکدیگر و گاه رودروی هم، گاه در تاریکی و گاه در روشنایی، به لحظه ناگزیر انتخاب می‌رساند که جانبداری را برای خواننده نیز ناممکن می‌کند. آیا می‌توان با مردی تفاهم داشت که بی‌اختیار از فشار گرسنگی، پنهانی "نان" از سفره خود می‌رباید؟ یا با زنی که در سخاوتی رکیک، سهم نان خود را می‌بخشد و هم‌زمان نشان می‌دهد که "می‌داند" این هر دو در کشاکش انتخابی دردناک و ناگزیر، سرگشته به انبوه ارزش‌هایی چون گذشت، ایثار، نیک‌خواهی، صیانت نفس، حق، عدالت، یاری و... و... می‌نگرند - ارزش‌هایی که خود چو بید بر سر اعتبار خویش می‌لرزند و به تلنگری (گرسنگی) فرو می‌ریزند - آیا در انتخاب خود مجبورند یا مختار؟ کجاست مرز بین اجبار و اختیار، در موقعیتی که برآمدن به عمل اقتضای هر لحظه است؟

آدم‌های بورشرت، انسان‌هایی معمولی‌اند، اما همین آدم‌های معمولی



عظمت فرد آدمی را نمایندگی می‌کنند. عظمتی سخت شکننده و آسیب‌پذیر. در "نان" دو انسان "گرسنگی" را در کره‌تیرین شکل آن تجربه می‌کنند و دیده تیز بورشرت از دلایل روزآمد داستان درمی‌گذرد و انسان را در تمامیت خودش تصویر می‌کند. عظیم و ترسناک. نویسنده با واسطه تجسم و به ایجازی شگرف حرف خود را می‌زند که: آنچه باید این

دو درباره آن تصمیم بگیرند، نه تکه‌ای نان که زندگی است.

نان از نمونه‌های مثال زدنی داستانی کوتاه است. وحدت ریتم و همواری ساختار مانع از آن نیست که خواننده زیر پوست فرمی به غایت صیقل خورده تلاطمی بزرگ را ببیند و حس نکند. تلاطمی فراگیر که با جان بورشرت جوان آن کرد که او در شورشی خاموش بر زمانه به نفی و نقد قطعیت حاکمیت مطلق شرایط و موقعیت، بر انتخاب و عمل آدمی پرداخت.

در فلق فردا، فردیت و انفراد شمشیری از تور در گسل گاه دو دوره تاریخی فرهنگی انسان می‌نهد و شکافی پدید می‌آورد. بین خودانگی مانده از شیئی که یقین‌های فرازمانی و مطلق، ناکارآمد و نخ‌نما، بر قلمرو عقل آدمی سروری می‌کردند و پگاهی زنده که بر شانه‌های انسان معاصر طلوع می‌کند و اختیار و آزادی انتخاب را به آدمی ارزانی می‌دارد. فرد سرمست از فردیت و سبک از انفراد یک‌بودن را نه بیکسی و انفعال که آزادی و استقلال معنا کرده و رها از تعلق به گله‌های نسل و نژاد و ملت و آیین و هر آن کلی‌ای که بر پیشانی آدمی مهر می‌زند، انتخاب خود را اعمال می‌کند و مسؤولیت اعمال خود را قرن‌ها پس از روشنگری برعهده می‌گیرد. تاریخی که با ما شدن افراد انسانی آغاز شده بود جای خود را به تنها شدن آدمی وامی‌گذارد.

در آرمانشهر فردا که جهان‌مداری (۵) سرنوشت مقدر آدمی است. شهروند امروز دگردیسی یافته، به هیئت جهانوند‌ای کالبد می‌پذیرد که وطن او تنها آفلاک تواند بود.

در سحرگاهی چنین، ولفگانگ بورشرت با باور به متمایز بودن تفرد، انفراد و فردیت بر مسؤولیت فرد آدمی تأکید کرد. سلوک قهرمانان داستان‌های بورشرت بیان‌کننده آن است که: آدمی نه بندی موقعیت که پاسخ آن است.

○ ○ ○

۱. Geschwister - Scholl هانس و سوفی شل در نوجوانی، هر دو به سازمان‌های جوانان طرفدار حزب نازی پیوستند. ولی رفته رفته، مشاهده و تجربه فضای فکری و عقیدتی حاکم بر این سازمان‌ها که آلوده به تعصب و خشک‌اندیشی فاشیستی بود و نیز شرط اطاعت کورکورانه از پیشوا، باعث شد که آن‌ها، نه تنها از این گروه‌های وابسته به رژیم جدا شدند، بلکه به همراه چند دانشجوی دیگر در شهر مونیخ، سازمان مخفی به نام رزهای سفید را تشکیل دادند که هدف آن مقاومت عملی و فعال علیه رژیم فاشیستی رایش سوم و افشای جنایات نازی‌ها و پیشوایشان بود. این خواهر و برادر شجاع در پی دستگیری در حین پخش اعلامیه در دانشگاه مونیخ هر دو در یک روز - ۲۲ فوریه ۱۹۴۲ - به جوخه اعدام سپرده شدند.

۲. Draussen vor der Tuer: Rororo Band ۱۷۰

Wolfgang Borchert (۱۹۲۱-۱۹۴۷)

۳. Truemer Litatur = ادبیات ویرانی.

خوش‌تر می‌داشتیم که ویرانگی‌ها یا آرزوی ویرانی‌ها و یا آرزوی ویرانه‌گی‌ها به جای آن بگذاریم. ولی دست آخر ادبیات ویرانی سراسر است به نظر آمد.

۴. Aufklaerung جنبش فکری خردمداری که در قرن هجدهم در اروپا، به‌ویژه در انگلستان، فرانسه و آلمان دگرگونی‌های عظیمی را در زمینه‌های فلسفی، اجتماعی و سیاسی باعث شد. مهم‌ترین و مرکزی‌ترین ایده‌ی روشنگری در کنار بالغ و تمیز اعلام کردن انسان و رهاسازی او از

قیمومیت سروران و سرپرستان فکری آن بود که خرد را به عنوان سنجه‌ی اصلی داوری و معیار قضاوت در باب مقولات باز شناخت.

به جز رنه دکارت و باروخ اسپینوزا دو فیلسوف بزرگ، توماس هابز نظریه‌پرداز تئوری دولت، جان لاک تحلیل‌گر آمپریسم و ایزاک نیوتون از چهره‌های اصلی و بنیانگذاران این شیوه تفکر بودند.

آن‌چه روشنگری می‌خواهد، رها کردن سنت اندیشه‌ورزی رازورانه و تخیلی و رویکرد و باور به توانایی خرد انسانی است، هم‌چنین سنجش ارزش‌ها، قراردادهای، نهادها و نورم‌های موروثی در بونه نقد و تحلیل، تا عقلایی بودن آن‌ها آزموده شود.

امانوئل کانت به عنوان یکی از نمایندگان اصلی این تفکر، غایت و هدف روشنگری را خروج انسان از صغارت خودساخته خویش می‌داند. صغارت‌ای که سبب می‌شود، تا آدمی بدون کسب اجازه از یک قییم فکری، قادر به سوجدستن از خرد خویش نباشد.

کانت شعار اصلی روشنگری را در این جمله خلاصه می‌کند: دلیری کن. جرئت داشته باش و تنها از خرد خود اطاعت کن.

۵. در این نوشته تنها به بُعد فرهنگی اجتماعی و انسانی Globalism یا

جهان‌مداری نظر داشته‌ام. آن‌گونه که به از میان برداشته شدن مرزهای بیرونی و درونی بین انسان‌ها منجر شود و ذهن و دل و اندیشه انسان فردا را از بیگانگی‌ها یکسره بی‌الاید و یگانگی پدید آرد تا مگر پاره‌ای از فضیلت‌های کمیاب فردی، مشی و روش همگانی شود. و این البته به هیچ روی ربطی به Globalisation یا جهان‌روایی اقتصادی ندارد که این یکی، به مثابه سنگ بنی ای از آن نظم نوین کذایی!!!! بدنبال آن است که جهان و جهانیان را رام و فرمانبردار، تسلیم سرمایه جهانی کند و بساط برده‌داری مدرن و سروری یک ملت بر بقیه را بگستراند.

